

پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل از منظر نظریه‌های هنجاری روابط بین‌الملل

مهدی ذاکریان^۱ - حسین مفیدی احمدی^۲

تاریخ دریافت: ۹۱/۶/۴

تاریخ تصویب: ۹۱/۸/۱۹

چکیده:

نظریه‌های روابط بین‌الملل، نگرش‌های متفاوتی را در مورد چرایی و چگونگی پایبندی یا عدم پایبندی بازیگران داخلی و بین‌المللی به قواعد نظام بین‌الملل ارائه می‌دهند. این نظریه‌ها براساس منطق تأثیرگذار بر رفتار منطبق با قواعد، به دو دسته نظریه‌های خردگرا و نظریه‌های هنجاری تقسیم می‌شوند. با وجود نگاه هنجار محور مکتب انگلیسی و نظریه‌های متکی به مشروعیت قواعد، سازه‌انگاری به عنوان یکی از پویاترین رهیافت‌های جاری در روابط بین‌الملل، نقشی مهمی در تبیین مفهوم پایبندی ایفا نموده است. نقطه اشتراک چشم‌اندازهای مختلف سازه‌انگاری در خصوص مسئله پایبندی، مفهوم

۱. استادیار و عضو هیأت علمی گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

تهران و استاد مدعو دانشکده حقوق دانشگاه پاریس (mzakerian@yahoo.com)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

(selnocs@gmail.com)

جامعه‌پذیری و درونی‌سازی هنجارها و قواعد است، اما آنها سازوکارهای متفاوتی را در مورد پابندی ارائه می‌دهند. سازوکارهایی چون فرهنگ‌پذیری یا زور هنجاری و اقتناع. **واژگان کلیدی:** پابندی، اقتناع، سازه‌انگاری، درونی‌سازی، جامعه‌پذیری

مقدمه

آنچه که با مروری بر مقالات منتشر شده در مجلات تخصصی حوزه سیاست و روابط بین‌الملل در داخل کشور هویدا می‌شود کم توجهی به مطالعات پردامنه و مفاهیم بدیع نظری موجود در نظریه‌های جدید روابط بین‌الملل بویژه سازه‌انگاری است، در مقالات و پژوهش‌های داخلی در این حوزه چارچوب نظری بحث غالباً به چند کلید واژه از جمله هویت و ساختار-کارگزار محدود می‌شود. این کم توجهی بویژه در خصوص مفاهیمی چون جامعه‌پذیری^۱، پابندی (یا انطباق)^۲ به قواعد نظام بین‌المللی و اقتناع^۳ و یادگیری اجتماعی قابل مشاهده است. این مفاهیم در واقع شالوده مطالعات جدید رشته روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند و باعث بروز مناظرات شدید و عمیقی شده‌اند. بدیهی است بررسی و تحلیل کنشها و رفتار بازیگران عمده نظام بین‌الملل به ویژه دولتها، از جمله فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی، بدون توجه به سازوکارهای درونی‌سازی هنجارها و قواعد نظام بین‌الملل قابل تصور نیست. حال آنکه در مقالات و پژوهش‌های داخلی، این فرایند مهم شکل‌گیری هویت و کنش بازیگران، معمولاً در میان هیاهوی مفاهیمی چون قدرت، امنیت، آنارشی، منافع و... مورد غفلت واقع می‌شود. تلاش این پژوهش در واقع فتح بابی است جهت توجه بیشتر به این بعد نظریه پردازی رشته روابط بین‌الملل. بدیهی است گستره وسیع حوزه مطالعات آکادمیک موجود در خصوص پابندی، توجه به تک تک سازوکارهای ارائه شده در این مقاله را در قالب پژوهش‌های مستقل طلب

1. Socialization
2. Compliance
3. Persuasion

می‌کند. آن در افزایش تأثیرگذاری نهادهای قاعده‌ساز و هنجارساز بین‌المللی برای مطالعات روابط بین‌الملل واجد اهمیت است. در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم این برنامه پژوهشی تحت سیطره رهیافت واقع‌گرایی در روابط بی‌مسئله پایبندی دولتها به قواعد نظام بین‌الملل نیز موضوعی اساسی در مطالعات آکادمیک رشته‌های روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل است. از جمله تبیین چرایی و چگونگی پایبندی یا عدم پایبندی دولتها به این قواعد به جهت اهمیت بین‌الملل و اثبات‌گرایی در حقوق بین‌الملل قرار داشت و چشم‌اندازهای بدیل بیشتر بر نیاز کارکردی به قواعد در سطح در حال ارتقاء وابستگی متقابل و تمایل برای انضباط و پیش‌بینی‌پذیری بیشتر در روابط متقابل بازیگران متمرکز بودند. اما بعد از پایان جنگ سرد شاهد گسترش رویکرد هنجاری به مسئله پایبندی به قوانین و هنجارهای بین‌المللی بوده‌ایم طیف نظریه‌های موجود در مورد پایبندی به دو دسته اصلی نظریه‌های خردگرا و نظریه‌های هنجاری قابل تفکیک هستند که دسته اول محاسبات هزینه - فایده بازیگران را عامل اصلی پایبندی یا عدم پایبندی می‌دانند و دسته دوم بر نقش هنجارها و هویت‌ها در بستر تعاملات اجتماعی روابط بین‌الملل تأکید می‌ورزند. در طیف نظریه‌های هنجاری، رهیافت‌های متفاوتی قابل تشخیص است. در این مقاله بعد از بررسی مفهوم پایبندی و مروری اجمالی بر نگاه نظریه‌های خردگرا به مفهوم پایبندی، این رهیافت‌ها از منظر سازوکارهای متفاوتی که در مورد پایبندی ارائه می‌دهند مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

تعریف هنجار، قاعده و پایبندی

هنجارها، اموری بین‌ذهنی و ارزش پایه هستند که انتظارات از رفتار مناسب با نظام اجتماعی را نشان می‌دهند. در عرصه بین‌المللی، هنجارها نشان دهنده انتظارات از رفتار مناسب دولت‌هاست که می‌توانند در سطوح مختلف و به گونه‌های متفاوت ظاهر شده و

شکل خاصی به جامعه بین‌المللی و روابط دولت‌ها و انتظارات آنها از یکدیگر دهند. هنجارها، در جامعه بین‌المللی، دست کم سه کارکرد ویژه دارند. نخست، هنجارها به تکوین و شناسایی بازیگران کمک می‌کنند. کارکرد دوم هنجارها، نقش جهت دهی است. آنها در تعیین حوزه فعالیت بازیگران اجتماعی نقش مؤثری دارند. هنجارهای بین‌المللی، دولت‌ها را محدود می‌سازند و آنها را در مسیری قرار می‌دهند که ناگزیر به شیوه‌های خاصی، فراتر از محاسبات ساده قدرت عمل کنند. سومین کارکرد این است که در جامعه بین‌المللی، هنجارها چارچوبی را برای ارتباطات معنی دار بین بازیگران فراهم می‌آورند.

هنجارها این امکان را برای دولت‌ها فراهم می‌آورند که رفتارهای خود را توجیه کنند و ابزاری را برای جامعه بین‌المللی فراهم می‌آورند تا این جامعه بتواند ادعاهای دولت‌ها را ارزیابی کند. در خصوص روندهای هنجارسازی (و قاعده سازی) در روابط بین‌الملل مارتا فینمور^۱ و کاترین سیکینگ^۲، شکل‌گیری و تأثیرگذاری هنجارهای بین‌المللی را در سه مرحله با عنوان چرخه حیات هنجارها مطرح می‌سازند. مرحله نخست، مرحله پیدایش و ظهور هنجارهاست. هنجارها در خلاء ایجاد نمی‌شوند. آنها به صورت فعالانه از سوی کارگزاران طرح و تقویت می‌شوند. در مرحله دوم، هنجارها به سرمشق تبدیل می‌شوند. وقتی دولت‌ها هنجارهای جدید را می‌پذیرند، در درون این دولت‌ها تغییرات هنجاری به وجود می‌آید. در مرحله سوم، هنجارها به عادات رفتاری دولت‌ها تبدیل می‌شوند. دیوید دسلر^۳ نیز با بیان اینکه قواعد، رسانه‌هایی هستند که کنش‌گران از طریق آنها با هم ارتباط برقرار می‌کنند و میان کنش‌های خود هماهنگی ایجاد می‌نمایند، آنها را به دو دسته تنظیمی^۴ و تکوینی^۵ تقسیم می‌کند.

1. Martha Finnemore
2. Kathryn Sikkink
3. David Dessler
4. Regulatory rules
5. Constitutive rules

رفتاری که در پیروی از قاعده ای صورت می‌گیرد، معنادار است. قواعد تنظیمی در شرایط تعریف شده، رفتارهایی را تجویز یا منع می‌کنند و عدم پیروی از آنها با مجازات‌هایی همراه است. قواعد تکوینی، اشکال جدید رفتار را خلق یا تعریف می‌نمایند و عدم پیروی از آنها باعث فهم ناپذیری کنش (به دلیل بی معنایی آن) می‌شود. البته، هر دو دسته از قواعد واجد مدلولات متقابل اند، یعنی قواعد تکوینی، مدلولات تنظیمی و قواعد تنظیمی، مدلولات تکوینی دارند (یزدان فام، ۱۳۸۷: ۷۷۱-۷۶۳). قواعد تکوینی در واقع همان هنجارها هستند که گفتیم با شناسایی و جهت دهی بازیگران، چارچوبی را برای ارتباطات معنی دار بین آنها فراهم می‌آورند و به این وسیله کنش را فهم پذیر می‌کنند. این هنجارها در نهایت به قواعد تنظیمی تبدیل می‌شوند که به منع یا تجویز رفتارها می‌پردازند و چرایی و چگونگی پایبندی و عدم پایبندی بازیگران به آنها نقطه کانونی این پژوهش است.

براساس تعریف یانگ «پایبندی زمانی اتفاق می‌افتد که رفتار واقعی یک فاعل با رفتار تجویز شده منطبق باشد و عدم پایبندی یا نقض، زمانی اتفاق می‌افتد که رفتار واقعی به صورت قابل تشخیص از رفتار تجویز شده منحرف شود» (Simmons, 1998:77).

البته اگر اثربخشی را سطحی از تغییرات رفتاری مورد نظر یک قاعده، در نظر بگیریم، رابطه میان پایبندی با تأثیرگذاری، نه لازم است و نه شایسته. قواعد یا رژیم‌ها می‌توانند حتی در صورت کم بدون درجه پایبندی، تأثیرگذار باشند (Raustiala and Slaughter, 2007:539)

فیشر^۱ بین دو نوع از پایبندی تمایز قائل می‌شود: پایبندی به قواعد بنیادی و پایبندی به جهت تصمیم اقتدار آمیز طرف سوم (مثل هیات منصفه سازمان تجارت جهانی، کمیته حقوق بشر سازمان ملل و...) (Fisher, 1981:370).

1. Fisher

مسئله بعدی توجه به دو مفهوم اهداف و مخاطبین قواعد نظام بین‌الملل است. در شرایطی که دولتها مخاطبین رسمی قواعد نظام بین‌الملل هستند و به صورت رسمی مسئول رفتار همراه با پایبندی می‌باشند، آنها الزاماً اهداف اصلی و انحصاری نیستند. بسیاری سیاستها، رفتار بازیگران غیردولتی را نیز مورد هدف قرار می‌دهند. اگر دولتها تنها یکی از طرفهای مورد خطاب قواعد هستند و نه اهداف اصلی، حد نهایی مسئولیت برای پایبندی به عهده بازیگران خصوصی است و فراتر از الحاق رسمی قوانین بین‌المللی به قوانین ملی، نقش آفرینی بازیگران عمومی در حوزه نظارت موثر و تحمیل قواعد با هدف تضمین پایبندی است (Borzel, 2004:13).

به طور کلی نظریه‌های خردگرا، به پایبندی در معنای سازگاری رفتار با قواعد نظام بین‌الملل با هدف بیشینه سازی منافع می‌نگرند، حال آنکه از چشم انداز نظریه‌های هنجاری، پایبندی به این قواعد از مسیر تغییر ترجیحات و منافع از طریق ساز و کارهای تعامل اجتماعی و فرایندهای جامعه پذیری و درونی‌سازی هنجارها صورت می‌پذیرد.

نظریه‌های خردگرا و پایبندی

کلید واژه طیف نظریه‌های خردگرا در مورد مسئله پایبندی، کلمه «انتخاب عقلانی»^۱ است. انتخاب عقلانی بر یک فرض ساده استوار می‌باشد که عبارت است از اینکه وقتی افراد با چندین رشته از کنش‌ها مواجه می‌شوند، آنها چیزی را انجام می‌دهند که آنرا واجد بهترین نتیجه کلی بدانند. دو مفهوم بنیادی نظریه انتخاب عقلانی، فردگرایی^۲ و بهینگی^۳ است. فرض فردگرایی به افراد به عنوان واحدهای پایه‌ای تحلیل اجتماعی می‌نگرد و کنش‌ها و پیامدهای فردی و جمعی، هر دو براساس خصوصیات سطح واحد (فرد) قابل درک فرض می‌شود. در این هستی‌شناختی فردگرایانه، پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل به

1. Rational Choice
2. Individualism
3. Optimality

عنوان یک بازی تغییر استراتژی‌ها و رفتار است که در چارچوب آن یک کارگزار یک رژیم را ترک و یا وارد آن می‌شود. آمیخته با این هستی شناختی، یک سازکار انتخاب بر پایه هزینه - فایده وجود دارد که محاسبه کارگزاران، پاسخ به فواید رژیم (مادی - اجتماعی) و یا نگرانی از مجازات‌هاست. بنابراین فرض بهینگی پدید آورنده یک منطق نتیجه‌گرای کنش است (Jupille and Checkel and Caporaso, 2003).

نظریه‌های خردگرایی روابط بین‌الملل سازوکارهای متفاوتی را درخصوص پایبندی ارائه نموده‌اند. مهمترین این سازوکارها، تحمیل^۱، مدیریت^۲ و اعتبار^۳ هستند. رهیافت‌های طرفدار نظریه تحمیل، معتقدند که دولتها هنجارها و قواعد بین‌المللی را به جهت آنکه خواهان پرداخت هزینه‌های پایبندی نیستند نقض می‌کنند و عدم پایبندی تنها از طریق افزایش هزینه‌های آن قابل اجتناب است (Börzel, 2004: 16).

در چارچوب این رهیافت، عدم پایبندی به توافقات در محیط‌های انگیزه مختلط^۴ و در صورت عدم وجود تحمیل رخ می‌دهند. محیط‌های انگیزه مختلط موقعیت‌هایی هستند که در آن از یک سو معضله منافع عمومی وجود دارد که در آن دولتها ترجیح می‌دهند که تمام طرفها پایبند قواعد باشند، اما امکان کسب منافع بیشتر نیز از طریق نقض تعهدات وجود دارد. بنابراین دولتها تا زمانی که از منافع همکاری بدون آنکه سهم منصفانه خود را واگذار کنند، بهره‌مند می‌شوند، برای شانه خالی کردن از تعهدات، انگیزه لازم را دارا هستند. در این چارچوب، تحمیل و مجازات برای بازداشتن دولتها از نقض قواعد لازم است. یک راهبرد مجازات برای تحمیل یک رفتار زمانی موثر است که هر طرف بداند که اگر دیگری تقلب کند، به حد کفایت و در سطحی که از تقلب نفعی نبرد، از مجازات متاثر خواهد شد (Tallberg and Jönsson, 1998: 374).

1. Enforcement
2. Management
3. Reputation
4. Mixed - Motive Settings

طیف نظریه‌های تحمیل نیز به دو گروه تحمیل عمودی و افقی قابل تقسیم هستند. در نظریه‌های تحمیل عمودی، درجات بالای پابندی نیازمند یک کارگزار داخلی یا کارگزار بین‌المللی است که به صورت عمودی به جهت دارا بودن برتری در زمینه منافع مادی می‌تواند پابندی به قواعد را تحمیل نماید و میزانی از سلسله مراتب را بوجود آورد. نظریه‌های واقع‌گرایی و نواقع‌گرایی در این گروه جای می‌گیرند. در مقابل نظریه‌های تحمیل افقی، بر نهادینه سازی تحمیل قانون در میان واحدهای سیاسی متمرکز هستند. تحمیل افقی به ماهیت بین دولتی تحمیل که شامل مسئولیت دولت، مقابله به مثل و اقدامات متقابل می‌شود، متمرکز می‌شود. نهادگرایان نئولیبرال و طیف نظریه‌های رژیم‌ها در این گروه قرار می‌گیرند.

نهادگرایان نئولیبرال بر این اعتقادند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند به عنوان جانشین قدرت‌های تحمیلی دولت‌های هژمون عمل کنند. عدم پابندی و سواری مجانی گرفتن در صورتی که دولت‌ها با پابندی چیزی را به چنگ آورند یا مجازات شوند، جذابیت کمتری خواهد داشت. نهادهای بین‌المللی قادرند که سازوکارهایی را برای نظارت بر پابندی و نیز برای اعمال مجازات‌های هماهنگ علیه سواری مجانی گرفتن فراهم آورند (Börzel, 2004: 16).

بر اساس نظریه رژیم‌ها نیز دولت‌ها ممکن است به صورت عقلانی به قواعد نظام جهانی، خارج از احساس منفعت شخصی پابند شوند. آنها برای اجتناب از بازی معمای زندانی چند جانبه، شاید تصمیم بگیرند در اطراف قواعد اصلی که آنها را به سمت ایجاد آنچه «رژیم» نامیده می‌شود هدایت می‌کند، با یکدیگر همکاری نمایند. در درون این رژیم‌ها حقوق بین‌الملل فراهم آورنده انتظارات، ارتقاء پابندی بوسیله کاهش هزینه‌های فراکنش، ایجاد رویه‌های حل مشکل، ترویج کارکردهای برجسته و اشاعه اطلاعات خواهد بود (Koh, 1999: 1402).

رهیافت‌های مدیریت معتقدند که دولتها مایل به پایبندی به قواعد بین‌المللی که با آن موافقت کرده‌اند هستند و عدم پایبندی بیشتر به عنوان یک نارسایی غیر ارادی تصور می‌شود. دلیل اصلی عدم پایبندی، کمبود ظرفیت از جمله کمبود منابع مادی (فن آوری، مهارت، نیروی انسانی و اداری، توانمندی مالی و...) است و یا اینکه دولتها درباره فرایند اجرایی و هدایتی مورد نیاز تا زمانی که قاعده غیر منسجم و نامعین است آگاه نیستند.^۱ ظرفیت سازی و تصریح قاعده به جای مجازات، راه حل اصلی اجتناب از نقض قوانین بین‌المللی است. در این رهیافت نیز شبیه رهیافت تحمیل، نهادهای بین‌المللی برای تضمین پایبندی حیاتی هستند، اما به جای فراهم آوردن سازوکار نظارت و مجازات (چماق‌ها)، سازمان دهنده ارائه کمک‌های مادی و فن آوری برای دولتهای با ظرفیت‌های پایبندی ضعیف هستند و بدین صورت هزینه‌های پایبندی را کاهش می‌دهند (هویج‌ها) (Börzel, 2004: 17).

ادبیاتی در حال رشد نیز وجود دارد که به مفهوم اعتبار به عنوان مسئله اساسی و انگیزه حیاتی دولتها در ارتباط با پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل متمرکز شده است. در چارچوب یک مدل اعتبار، تشخیص اعتبار در یک بازی چندگانه که در آن بازیگران باید تحلیل‌های هزینه - فایده تصمیم برای پایبندی را در دوره‌های متوالی بکار گیرند بهتر قابل درک است. در نظریه بازیها اعتبار یک بازیگر به عنوان باورهای موجود حریفانش درباره راهبرد پایبندی او نگریسته می‌شود. انتظار بیشتر در مورد اینکه چگونه یک دولت بصورت قابل اعتمادی به تعهداتش پایبند می‌ماند، اعتبار بیشتری برای آن دولت به همراه می‌آورد (Trachtman, 2009: 9).

۱. رهیافت مدیریت واجد عناصری از نگرش هنجاری است بویژه هنگامی که وجود تفسیرهای متعدد از قواعد را تشخیص می‌دهد و لزوم ورود نهادهای بین‌المللی جهت تفسیر و تصریح قواعد را متذکر می‌شود. اما از آنجا که رویکرد نهایی آن توجه به ضمانت اجرای مثبت و نگرش ابزاری و کارکردی به نهادهاست اکثر صاحب نظران آنرا نظریه‌ای خرد گرا می‌دانند.

خلاصه آنکه برای خردگرایان، پابندی یک دولت به جهت اعمال زور (گاهی اوقات) و محاسبه ابزار گرایانه (همواره) دو با انگیزه‌های اغلب مادی است و سازوکار انتخاب براساس محاسبات هزینه فایده صورت می‌گیرد.^۱

پابندی در نظریه‌های هنجاری

یک مکتب در حال رشد در مطالعات روابط بین‌الملل، به ملاحظات هنجاری به عنوان کانون تحلیل رفتار دولت تاکید دارد. از این منظر بهترین روش برای فهم تأثیرات هنجاری، از طریق یک چارچوب ذهنی معناست. با یادآوری آنچه که در بررسی نظریه‌های خردگرا به آن اشاره شد، رهیافت‌های موجود در مورد پابندی براساس دو منطق نتایج^۲ و منطق شایستگی^۳ قابل تمایز هستند. منطق نتایج، دولتها را به عنوان بازیگران عقلانی و یکپارچه و منفعت طلبی که هزینه‌ها و فواید کنش‌های بدیل را در یک جهان آنارشیک محاسبه می‌کنند در نظر می‌گیرد. حال آنکه منطق شایستگی کنش انسانی را براساس هویت مورد توجه قرار می‌دهد.

در این چارچوب افراد به سهولت کنش‌های خود را بر مبنای احتساب نتایج قابل پیش بینی استوار نمی‌سازند. کنش‌ها یک هویت یا نقش را بر می‌انگیزد و انتخاب رشته‌ای از کنش‌ها بوسیله سازگاری تعهدات حاصل از آن نقش یا هویت با یک موقعیت خاص صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر رفتار بوسیله هویت اجتماعی بازیگر و نه محاسبه هزینه فایده هدایت می‌شود. به این معنا که آنچه من انجام می‌دهم به جهت آن چیزی است که من هستم نه به جهت آنچه که من می‌خواهم. پابندی به قواعد از این چشم انداز هنگامی که قواعد بدیهی فرض شوند ممکن خواهد بود. مهمتر آنکه هویت بازیگران و ترجیحات

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: امینی، رامین و مفیدی احمدی، حسین (۱۳۸۸). پابندی به قواعد نظام بین‌الملل از چشم‌انداز

نظریه‌های خردگرای روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۴، صص ۱۴-۱

2. logic of consequences
3. logic of appropriateness

آنها، مقدم بر تعامل اجتماعی نیست بلکه بوسیله این تعاملات ساخته می‌شوند.
(March and Olsen,1998:943-951).

کوتاه سخن آنکه منطق نتایج پایبندی را همراه با ابزارهای فراهم آورنده ضمانت اجرا از جمله تحمیل زور و یا ارائه پاداش (چماق و هویج) مورد توجه قرار می‌دهد و عدم پایبندی را نتیجه فواید عدم پایبندی و هزینه‌های بالای پایبندی فرض می‌گیرد. حال آنکه منطق شایستگی پایبندی را با سازوکار جامعه پذیری و فرایندهایی چون اقناع، فرهنگ پذیری و مشروعیت تبیین می‌کند و عدم پایبندی را در مفاهیمی چون عدم درونی کردن هنجارها و مشروعیت ناکافی قواعد جستجو می‌نماید (جدول شماره یک).

رہیافت‌ها و نظریه‌ها	تبیین عدم پایبندی	روش پایبندی	فرایند تصمیم سازی	
<ul style="list-style-type: none"> - واقع گرایی - نو واقعگرایی - نهادگرایی نئولیبرال - نظریه رژیم‌ها 	<ul style="list-style-type: none"> - فواید پایبندی - هزینه‌های عدم پایبندی 	<ul style="list-style-type: none"> استفاده از ابزارهای ضمانت اجرا (چماق و هویج) 	<ul style="list-style-type: none"> تحلیل‌های هزینه - فایده 	منطق نتایج
<ul style="list-style-type: none"> - سازه انگاری - مکتب انگلیسی - طیف نظریه‌های شناختی 	<ul style="list-style-type: none"> - درونی نکردن هنجار - عدم مشروعیت کافی هنجار 	<ul style="list-style-type: none"> - فرهنگ پذیری - اقناع - مشروعیت 	<ul style="list-style-type: none"> معنا محور 	منطق شایستگی

جدول شماره یک: پایبندی و نظریه‌های روابط بین‌الملل

البته طیف نظریه‌های هنجاری از جمله نظریه‌های متمرکز بر مشروعیت قواعد، مکتب انگلیسی و سازه انگاری، سازوکارهای متفاوتی را برای پایبندی ارائه می‌دهند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۱- نظریه‌های متمرکز بر مشروعیت قواعد و پابندی

افرادی چون راک^۱ و داونز^۲ معتقدند که «رهیافت‌های بیشتر هنجاری و ذهنی مطرح می‌سازند که نهادهای عقلانی در صورتی که مشروعیت آنها مورد سؤال واقع شود، تحلیل می‌روند». این دیدگاه بر چشم اندازهای جامعه‌شناختی به مفهوم پابندی داوطلبانه افراد، گروهها و سازمانها به عنوان یک کارکرد مشروعیت‌قائده و فرایندهای قانونی استوار است. مفهوم محوری این رهیافت آن است که مشروعیت یک قاعده، احساس تعهدی را که فراهم آورنده رفتار منطبق با آن است تامین می‌کند. مسئله اینجاست که اگر مشروعیت قاعده برای پابندی داوطلبانه نقشی مرکزی دارد، چگونه می‌توان این رابطه را در روشی غیر همان‌گویانه^۳ بررسی کرد. یک نگرش، قرارداد پابندی به هنجارهای بین‌المللی در طبیعت خود هنجار است. فرانک^۴ معتقد است، مشروعیت بیشتر قاعده در معنای توانایی آن برای اعمال کشش برای پابندی داوطلبانه، باید در سطح توانایی قاعده در برقراری ارتباط که خود متأثر از ثبات و درجه انسجام آن است، مورد ارزیابی قرارگیرد (Simmons, 1998: 87). به اعتقاد فرانک چهار عامل فراهم آورنده درجات بالای پابندی است:

- ۱- تعیین^۵ که به شفاف نمودن هنجارها و قواعد مرتبط است.
- ۲- اعتبار بخشی سمبلیک^۶ که مشروعیت سمبلیک را فراهم می‌آورد.
- ۳- انسجام^۷ که به رابطه میان مبانی عقلانی و قاعده باز می‌گردد.
- ۴- پشتیبانی^۸ که به ارتباط میان یک قاعده و آندسته از قواعد ثانویه که برای تفسیر اجرای قاعده اولیه مورد استفاده قرار می‌گیرند، باز می‌گردد (Guzman, 2002: 1834). لرگو^۹

1. Rock
 2. Downs
 3. Non - tautological
 4. Frank
 5. Determinacy
 6. Dymboic Validation
 7. Coherence
 8. Adherence
 9. lergo

نیز معتقد است که ویژگی‌های یک قاعده نظیر وضوح، پایداری و هماهنگی یک روش برای تعیین تأثیر هنجارها بر پیامدهاست. در این نگرش وضوح و دوام بیشتر و حمایت گسترده تر از یک قاعده، تأثیر بیشتری بر رفتار منطبق با آن قاعده برجای می‌گذارد.

نظریه پردازان دیگری نیز به جوهره قاعده به عنوان بنیاد نیروی اخلاقی و مشروعیت آن متمرکز شده اند. برای مثال فیشر مطرح می‌سازد که قواعدی که مفاهیم عمومی چون انصاف و اخلاق را در بر دارند بهتر مورد پایبندی قرار می‌گیرند. به نظر او قاعده بنیادی تر، انتظار بیشتری برای پایبندی را به همراه دارد. رهیافت مشابهی در حوزه پایبندی به حقوق بشر مورد توجه قرار گرفته است. کچ^۱ و سیکینک^۲ معتقدند که در میان گستره وسیع استانداردهای حقوق بشری موجود در توافقات بین‌المللی، دو نوع از هنجارها به عنوان مفاهیم فوق ملی و بین فرهنگی مشروع مورد پذیرش قرار می‌گیرند. هنجارهایی که واجد صلاحیت در پیشگیری از آسیب رسانی به گروههای آسیب پذیر باشند و هنجارهایی که فرصت‌های برابر قانونی را فراهم سازند (Simmons, 1998:87).

۲- مکتب انگلیسی و پایبندی

توجه به عوامل هنجاری در مطالعه پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل، سنتی طولانی مدت دارد. به عنوان مثال در سال ۱۹۰۸، روت^۳ نیروی اخلاقی را دلیلی برای پایبندی به تصمیمات هیات‌های منصفه می‌دانست. با چیرگی نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم، چنین نگرش‌هایی ساده لوحانه فرض می‌شد تا زمانی که بول^۴ مطالعاتی را که مسامحتاً رهیافتی بیشتر سازه‌انگارانه بود درخصوص مسئله پایبندی به حقوق بین‌الملل مفصل بندی کرد. گرچه او در نهایت قائل بر اهمیت توازن قوا در سیاست

1. Kech
2. Sikkink
3. Root
4. Bul

بین‌الملل بود، اما بر اهمیت حیاتی جامعه بین‌الملل (هنجارها و باورهای مشترک) در کارکرد موثر حقوق بین‌الملل تاکید می‌کرد.

هم جهت با برخی شکاکین رهیافت واقع‌گرایی چون آرون^۱، بول نیز معتقد بود که حقوق بین‌الملل به این جهت موجودیت دارد که بازیگران روابط بین‌الملل فرض می‌گیرند قواعدی که آنها در چارچوب آن کنش انجام می‌دهند، قواعدی قانونی و مشروع هستند. اما به نظر او این دیدگاه توجیه‌گر تلقی ما از حقوق بین‌الملل به عنوان یک عامل اساسی روابط بین‌الملل نبود. به اعتقاد بول آنچه که نشانه واضح تری برای عدم کارایی مجموعه‌ای از قواعد است، صرفاً فقدان سازگاری میان رفتار واقعی و رفتار تجویز شده نیست بلکه ناکامی در پذیرش اعتبار و کیفیت الزام آور تعهدات است که با توسل عقلانی به مبانی متعارض این قواعد نشان داده می‌شود. این نگرش بول در مقایسه با نگرش قبلی او در احترام به توازن قوا، راهی برای یک رهیافت تفسیری و زمینه مند برای فهم پایبندی می‌گشاید. به نظر او کارکرد اولیه حقوق بین‌الملل کمک به بسیج پایبندی به قواعد جامعه بین‌الملل است. اما او در این مورد که قانون می‌تواند الزامات جدیدی را بر رفتار بین‌المللی تحمیل کند شکاک باقی ماند. به نظر او قانون می‌تواند تنها در صورت وجود یک سیستم اجتماعی مشخص شده بوسیله هنجارها و باورهای مشترک بر پایبندی تأثیر گذارد (Simmons, 1998:87).

از منظر مکتب انگلیسی رفتار بازیگران به تنهایی برای درک معنای بینا ذهنی کافی نیست و در نتیجه نقش قواعد و هنجارهای بین‌الملل را به خوبی نشان نمی‌دهد. دولت‌ها با حقوق بین‌الملل منطبق می‌شوند چرا که برای جامعه بین‌المللی که عضوی از آن هستند ارزش قائل هستند. به عنوان مثال جمهوری چک، مجارستان و لهستان به جهت ارتباطات اجتماعی آنها به عنوان عضوی از ناتو، فشار یکسانی را برای پایبندی به حقوق بین‌الملل

1. Aron

احساس می‌کنند. در این رهیافت عضویت هرکس در یک اجتماع، به شناخت چگونگی نگرش او به تعهدات آن اجتماع یاری می‌سازند. مکتب انگلیسی همچنین در نگرشی سازه‌انگارانه، تأثیرات مشارکت تکرار شونده دولتها در فرایندهای قانونی را تشخیص می‌دهد (Koh, 1999: 1405).

۳- سازه‌انگاری و پایبندی

در مقابل مفاهیم اساسی نظریه‌های خردگرا، علیرغم وجود رهیافت‌های مختلف، سازه‌انگاری سه مفهوم هستی‌شناختی اساسی دارد. ساختارهای هنجاری و معنا محور^۱ به اندازه ساختارهای مادی واجد اهمیت هستند، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند و کنشها و کارگزاران و ساختارها به صورت متقابل تکوین می‌یابند. به صورت خلاصه، مطالعه سازندگان به این مسئله متمرکز است که چگونه افکار، هنجارها و هویت‌ها، رفتار را شکل می‌دهند و بالعکس، فیلپوت^۲ یک چارچوب تحلیلی را برای توضیح دو نقش مهم افکار به دست می‌دهد:

۱- افکار مهم هستند به جهت آنکه آنها هویت‌ها را شکل می‌دهند. به این معنا که ما کارگزاران آزاد، عقلانی و مستقل هستیم. ما هویت‌ها را به دلیل کشش ذاتی آنها برای خودمان با هویت خود سازگار می‌کنیم. از طریق این سازو کار، افکار به یک واقعیت فرهنگی مشترک جدید تبدیل می‌شوند. ۲- نقش مهم افکار در قدرت اجتماعی آنها نهفته است. قدرت اجتماعی افکار، توانایی معتقدین یک فکر در تغییر نگرش هزینه - فایده‌انمایی است که در مقام ترویج و ممانعت از سیاستها قرار دارند. در این چشم انداز افکار باورها هستند و هنجارها، باورهای بینا ذهنی درباره رفتار شایسته. هنگامی که افکار پایه‌ای درباره شایستگی یا عدم شایستگی بوسیله گستره وسیعی از بازیگران مورد پذیرش قرار بگیرد، آنها به هنجارها تبدیل می‌شوند (Estrada Harris, 2007: 20-21).

1. Ideational
2. Philpott

در هنگام تحلیل پابندی، کلمات کلیدی سازه‌انگاری، بسیج اجتماعی و یادگیری اجتماعی است. دولتها جهت پابندی به حقوق بین‌الملل با تغییر ترجیحات برآمده از جامعه‌پذیری و درونی‌سازی^۱ هنجارهای مشترک اقناع می‌شوند. در این رهیافت که هویت‌ها و هنجارها به عنوان بر ساخته اجتماعی نگریسته می‌شود، ملتها بدلیل درونی شدن ترجیحات باز تعریف شده، با هنجارهای بین‌المللی منطبق می‌شوند. سازکارهای اصلی این جامعه‌پذیری یا درونی‌سازی، اقناع یا بسیج اجتماعی است. دولتها نه به جهت محاسبات پیچیده درباره اینکه چگونه پابندی یا عدم پابندی منافع آنها را متأثر می‌سازد، بلکه به خاطر یک رفتار تکرار شونده متابعت با هنجارها، منافعی را بازسازی می‌کنند و در نتیجه برای پابندی ارزش قائل می‌شوند. در این رهیافت بازیگران غیردولتی از جمله NGOها، اجتماعات، کلیساها، واحدهای تجاری، مطبوعات و... نقش مهم و شتاب دهنده‌ای در گردآوری فشار و شبیه‌سازی یادگیری اجتماعی ایفا می‌نمایند. مسئله عدم پابندی نیز به جهت عدم درونی‌سازی هنجارها بوسیله بازیگر وجود دارد.

به عنوان مثال به این جهت که آنها آن هنجار را به عنوان یک استاندارد رفتار شایسته به رسمیت نمی‌پذیرند (Versluis, 2005:10).

خلاصه آنکه نظریه‌های خردگرا و مدیریت راه حل مشکل عدم پابندی را بیشتر در استفاده از چماقها و هویجها و سازه‌انگاران در سازوکارهای اقناع و جامعه‌پذیری کنشگران مورد توجه قرار می‌دهند (جدول شماره دو).

در مورد نقش نهادها در تضمین پابندی نیز تمرکز خردگرایان و رهیافت مدیریت بر تحمیل و نظارت و ظرفیت‌سازی و نگرش سازه‌انگار بر فرایند جامعه‌پذیری و اقناع متمرکز است. (جدول شماره سه)

1. Internalization

راه حل‌ها	عوامل عدم پایبندی	رهیافت
<p>مجازات منفی:</p> <p>- راهبردی همراه با زور در نظارت و مجازات مالی، محدودیت‌های تجاری، اقدام نظامی، قرارگرفتن در لیست سیاه</p>	<p>ساز و کارهای ارادی:</p> <p>- عدم پایبندی به عنوان یک توجیه</p> <p>- عدم پایبندی به عنوان یک مخالفت</p>	خردگرایی
<p>مجازات مثبت:</p> <p>- راهبرد حل مشکل و همکاریانه ظرفیت سازی و تفسیر قواعد از جمله ارائه کمک‌های مالی، علمی و فن آوری</p>	<p>ساز و کارهای غیر ارادی:</p> <p>- عدم پایبندی به جهت فقدان ظرفیت</p> <p>- عدم پایبندی به جهت بی مبادلاتی</p> <p>- عدم پایبندی به جهت عدم وضوح قاعده</p> <p>- عدم پایبندی به جهت عدم مشروعیت قاعده</p>	مدیریت
<p>جامعه پذیری:</p> <p>- راهبرد اقناع برای تغییر ترجیحات دولت از طریق نقش شتاب دهنده بازیگران غیر دولتی از جمله فشارهای مطبوعات، بایکوت مصرف کنندگان و...</p>	<p>عدم پایبندی به جهت فقدان درونی سازی هنجارهای رفتار شایسته</p>	سازه انگاری

جدول شماره ۲: عدم پایبندی و راه حل‌ها (Verluis,2005:12)

<p>- عمل به عنوان یک تحمیل کننده و ناظر در مورد درجه پایبندی و فراهم آورنده مجازات لازم برای عدم پایبندی</p>	خردگرایی	رهیافت‌های پایبندی
<p>- فراهم آورنده ابزارهای تفسیر قاعده، متخصصان و کمک‌های مالی و فنی</p>	مدیریت	
<p>به عنوان بازیگران اقناع کننده یک رفتار پذیرفته شده و آغازگر یک فرایند درونی سازی هنجارهای مشترک</p>	سازه انگاری	

جدول شماره ۳: نقش نهادها در تضمین پایبندی (Verluis,2005:20)

در این چارچوب کراتوچویل^۱ و راگی^۲ بر این اعتقادند که تاکید بر «طراحی نهادی خردگرایانه»^۳ به عنوان یک مفهوم اولیه رهیافت‌های کارکردگرا، به صورت بنیادی نابجا بکار رفته است. در نگرش آنها، تحلیلگران برای درک تخطی از هنجارها، نیازمند فهم رفتار دولت به عنوان آنچه بوسیله سایر دولتها تفسیر می‌شود و آنچه که بوسیله خود و دیگر بازیگران در نظر گرفته می‌شوند هستند. در واقع توجه به پویای ارتباطی شاید از توجه صرف به رفتار روشن‌تر باشد. از این منظر رویه‌های واگرایانه بازیگران می‌تواند دلیلی اخلاقی یا فهمی مشترک را بیان دارد. بنابراین آنچه که نقض قاعده را بر می‌سازد به سادگی با یک تبیین عینی از واقعیت قابل درک نبوده نیازمند برداشتی بینا ذهنی است (Simmons, 1998:86).

۳-۱- سازوکارهای مختلف سازه‌انگاران در مورد پابندی

سازه‌انگاران بر این اعتقادند که تغییرات در نقشینه‌ها (الگوهای) رفتاری بازیگران متأثر از محدودیت‌های خارجی نیست بلکه نتیجه جامعه‌پذیری است. دو فرایند متفاوت جامعه‌پذیری بین‌المللی که در این ادبیات مورد توجه قرار گرفته است فرهنگ‌پذیری^۴ و اقتناع است. هر دو این فرایندها نتیجه تغییر در ترجیحات بازیگران هستند اما فرهنگ‌پذیری بر مجازات اجتماعی تاکید دارد، حال آنکه اقتناع بر یادگیری اجتماعی متمرکز می‌شود. هر دو این فرایندها به دنبال درونی کردن هنجارها بوسیله بازیگران تا نقطه بدیهی انگاشته شده هستند. از این منظر در سطح نظری، سازه‌انگاران اغلب اقتناع را در معنایی متفاوت از رهیافت انتخاب عقلانی مورد توجه قرار می‌دهند. آنها فرایندهایی را که در آن کنش کارگزار تبدیل به ساختار اجتماعی و ایده‌ها به هنجارها و اذهان به بین‌الذهان می‌شوند، مورد توجه قرار می‌دهند. اما درحالی که بسیاری از این مطالعات بر اقتناع به عنوان شکل

1. Kratochwil

2. Ruggie

3. Rational institutional design

4. Acculturation

نهایی جامعه‌پذیری تاکید دارند، آنها اغلب در یافته‌های خود یک فرایند را که شامل فشارهای همراه با زور است به عنوان عامل رفتارهای منطبق با قاعده نشان داده‌اند.

۳-۱-۱- فرهنگ پذیری

فرهنگ‌پذیری فرایندی است که بوسیله آن بازیگران با باورها و نقشینه‌های رفتاری فرهنگ اطراف خود سازگار می‌شوند. آنها برای تغییر رفتارهایشان از طریق فشار (اعمال شده توسط دیگران یا خودشان) همگون سازی، ترغیب می‌شوند. یک تصمیم برای پایبندی به هنجارهای اجتماعی بر محاسبات هزینه - فایده استوار است اما برخلاف فرض نظریه‌های انتخاب عقلانی، هزینه‌ها و فایده‌ها مادی نیستند. آنها هزینه‌های اجتماعی - روان شناختی عدم پایبندی و فواید و اجتماعی - روانشناختی سازگاری با هنجارها و انتظارات گروهی هستند (Goodman and Jinks, 2004: 621-638).

در این رهیافت پاداشها و مجازات اجتماعی هستند چرا که تنها گروهها می‌توانند آنها فراهم آورند. در حالی که هزینه‌های مادی می‌تواند به صورت دو طرفه تحمیل شود، هزینه‌های اجتماعی تنها بوسیله گروهی که ارزشهای کنشگر در آن شکل می‌گیرد، تحمیل شود. بازیگرانی که از پیش توسط یک گروه شناسایی شده‌اند، تمایل به بیشینه‌سازی موقعیت، اعتبار و پرستیژ خود دارند. بنابراین یک تصمیم برای پایبندی بر پایه آنچه که توسط گروه شایسته فرض می‌شود، نه بر مبنای آنچه که بازیگران به صورت انفرادی شایسته تشخیص می‌دهند، قرار می‌گیرد (Johnston, 2001: 487-499).

در فرایند فرهنگ‌پذیری در حالی که دولتها به صورت داخلی ممکن است برخلاف ترجیحات خود به جهت فشار اجتماعی عمل کنند، (یا شاید با انگیزه‌های خودخواهانه پایبندی را انتخاب کنند) نتیجه نهایی، سطحی از درونی سازی هنجارها و یک تغییر در هویت و ترجیحات بازیگران است. بعد از اینکه بازیگران به صورت کامل به عضویت یک جامعه پذیرفته شوند و با استانداردهای مشترک آن سازگار گردند، هنجارها فراهم آورنده

کیفیت تضمین شده‌ای خواهند بود که در آن آنچه برای گروه شایسته است برای افراد هم شایسته فرض خواهد شد (Goodman and Jinks, 2004: 642-644).

در میان معتقدین به این رهیافت کچ^۱ و سیکینک^۲ بر درگیری شبکه‌های فعالان که فرایندهای پایبندی به هنجارهای بین‌المللی را هدایت می‌کنند، متمرکز هستند. این فعالان در کشورهای غربی فراهم آورنده فشار بر حکومت‌ها هستند. حمایت‌های بین‌المللی نیز با فراهم آوردن اطلاعات لازم برای این فعالان و ایجاد روش‌های اقناع، به آنها یاری می‌رسانند. وقتی که این حمایت بدست آمد فرایند اعمال فشار شدیدتر می‌شود. این شبکه‌های فعالان، با کمک دولت‌های غربی، با اعمال فشار اجتماعی، دولتهای ناقض هنجار را به پایبندی وادار می‌سازند. توماس رایس^۳ و همکاران نیز معتقدند که اصل تعامل در مراحل اولیه جامعه‌پذیری ابزاری است، رهبران دولتهای ناقض هنجار موضوع مجازات‌های مادی و اجتماعی‌اند و پایبندی بدون هیچ تغییری در ترجیحات اتفاق می‌افتد. اما در نقطه‌ای، تعامل شروع به تغییر می‌کند و این رهبران آغاز به بازنگری در ترجیحات و اعمال رفتار استدلالی^۴ می‌کنند (Risse, Ropp and Sikkink 1999: 17-33).

با وجود توجه رهیافت فرهنگ‌پذیری بر فرایند جامعه‌پذیری، منتقدین این رهیافت بر این باورند که آنچه در این چارچوب دولت را به سمت رفتار منطبق با هنجارها هدایت می‌کند نه یک فرایند اقناع (یا یادگیری اجتماعی) بلکه خردگرایی ابزاری است و با آنکه این رهیافت از ادبیات متفاوتی نسبت به خردگرایی استفاده می‌کند ولی نگرش نهفته در آن همان نگرش هزینه - فایده است. بنابراین مجازات اجتماعی سازوکار علی‌مورد نظر سازه‌انگاران متعارف است که آنرا ابزاری موثر برای ترغیب به پایبندی به هنجارها می‌دانند. در این رهیافت زور هنجاری (مفهومی مقابل زور مادی مورد نظر خردگرایان) در معنای یک

1. Kech
2. Sikkink
3. Thomass Risse
4. Argumentive behavior

عدم رضایت جمعی برای نقض هنجارها توسط جامعه‌ای که ناقضین هنجار به آن تعلق دارند نگریسته می‌شود. دولتها واجد احساس تعلق به جامعه بین‌المللی هستند و آنها نگران از دست دادن منزلت در اجتماعی‌اند که آنها را به سوی پایبندی ترغیب می‌کند. در حالی که سازه انگاری از منظر هستی‌شناختی بر تکوین بین‌الذهانی هنجارها متمرکز است، این لایه از این ادبیات بر اشاعه یک سویه ساختارهای هنجاری از پیش موجود از طریق زور هنجاری تاکید دارد.

۳-۱-۲- اقناع

فرایند دوم مورد نظر سازه‌انگاران درخصوص مسئله پایبندی، اقناع یا یادگیری اجتماعی است. در این رهیافت، فرهنگ‌پذیری شاید به عنوان یک ابزار پایبندی برای ساخت جوامعی که خواهان تنظیم رفتارهای اعضای خود هستند مفید باشد، اما در هنگامی که ساخت اجتماعی هنجارها، بخشی از فرایند تکوین جامعه است، اقناع ابزار فعالتری است. از این منظر اقناع یک شکل تک‌مسیری از جامعه‌پذیری نیست. چرا که شامل مداخلات گفتمانی غیر زورگویانه می‌شود که ممکن است با ارتقاء فهم‌های مشترک، تغییرات هنجاری را فراهم آورد. فینمور^۱ و سیکینک^۲ اقناع را فرایندی می‌دانند که در آن کنش کارگزار به ساختار اجتماعی، ایده‌ها به هنجارها و ذهن به بینا ذهن تبدیل می‌شود (Finnemore and Sikkink, 1998: 891).

به اعتقاد چکل^۲ در رهیافت اقناع، مسئله فشار سیاسی و یا انتخاب فردی مطرح نیست و این یادگیری و تعامل اجتماعی است که کارگزاران را به سمت پایبندی به تجویزهای هنجاری هدایت می‌کند. این فرایند از تصور یادگیری پیچیده که توسط روان‌شناختی اجتماعی و شناختی هدایت می‌شود، ظاهر می‌شود. از این منظر پایبندی دولتها نتیجه یادگیری و مناظره اجتماعی است که موجب تغییر ترجیحات می‌شود. این

1. Finnemore
2. Checkel

رهیافت سازوکار انتخاب غیر ابزارگرایانه‌ای را ارائه می‌دهد که در آن تعامل اجتماعی کارگزاران، یادگیری دو طرفه و کشف ترجیحات جدید، جایگزین محاسبه یک طرفه می‌شود (Checkel, Jupille and James, 2003: 553 - 558).

با بررسی طیف رهیافت‌های سازه‌انگارانه درخصوص پابندی از طریق اقناع بازیگران، سه رویکرد مشخص قابل تمایز است. اقناع افقی، اقناع عمودی و اقناع تکوینی. اقناع افقی که در سطح روابط میان دولتی بویژه در سطح روابط میان نخبگان و تصمیم‌سازان سیاسی دولتها برقرار می‌شود، به چگونگی اقناع در مجموعه‌های دیپلماتیک که در آن نمایندگان دولت در یک فرایند یادگیری اجتماعی گاهی جهت پابندی به هنجارهای بین‌المللی متقاعد می‌شوند، توجه دارد. در اقناع عمودی فرایندهای فوق ملی تأثیرگذار بر درونی‌سازی هنجارها مورد توجه قرار می‌گیرد و اقناع تکوینی بر تکوین هویت و ترجیحات بازیگران اجتماعی در یک گفتگوی جمعی و به تبع آن پابندی به هنجارهای جامعه متمرکز می‌گردد.

۳-۱-۲-۱-۳ اقناع افقی

نظریه پردازانی که بر اقناع افقی و بیشتر بر روابط بین دولتی متمرکز هستند، به دنبال آزمون این مسئله‌اند که چگونه اقناع در مجموعه‌های دیپلماتیک سبب می‌شود که در آن نمایندگان دولت در یک فرایند یادگیری اجتماعی، جهت پابندی به هنجارهای بین‌المللی متقاعد شوند.

چکل را باید یکی از مهمترین نظریه پردازان این رهیافت دانست. او در تلاش برای ایجاد پل میان نظریه‌های خردگرا و سازه‌انگارانه، دو سازکار متفاوت را که از طریق آن اقناع رخ می‌دهد تشخیص داد. ۱- برخلاف سازه‌انگاران، او معتقد است که هنجارها الزاماً توسط نخبگان از طریق یک فرایند اقناع و جامعه‌پذیری توسط کارفرمایان هنجار درونی نمی‌شوند. بلکه گاهی با توجه به عناصر مادی چون پول، تجارت و پرستیژ و بوسیله قدرتمندترین

حکومت‌ها و نهادها تحمیل می‌شوند. دومین سازکار برخلاف نظر خردگرایانه، یک فرایند یادگیری است که کارگزاران (اغلب نخبگان تصمیم‌ساز) را به سازگاری با تعهدات موجود در هنجارهای بین‌المللی بدون هیچ چشمداشت مادی، هدایت می‌کند. به نظر او پویش فشار اجتماعی بوسیله نظریه‌های خردگرا بهتر تبیین می‌گردد، حال آنکه این سازه انگاری است که فرایند یادگیری اجتماعی را تبیین می‌کند (Checkel, 1997: 473 - 95).

به اعتقاد چکل، نخبگان گاهی یک اقناع استدلالی^۱ به عنوان یک فعالیت یا فرایند درگیر می‌شوند که در آن یک برقرار کننده ارتباط متوجه ترغیب یک تغییر در باور، نگرش و رفتار فرد دیگری از طریق انتقال یک پیام در متنی می‌شود که در آن اقناع شونده از درجه‌ای از انتخاب آزاد برخوردار است. اقناع استدلالی متوجه فرایند اجتماعی تعامل برای تغییر ترجیحات در زمان عدم حضور زور آشکار است.

چکل مطرح می‌سازد که یکی از شروط اقناع موفق آن است که اعضاء گروه در حال تعامل به صورت نسبی واجد درجات بالائی از استقلال باشند. ذیل این مدل هرچه حکومت‌ها تمرکزگرا تر باشند، رهبران آن امکان بیشتری برای قانع شدن جهت سازگاری با یک هنجار و پایبندی با آن خواهند داشت. در مقابل، نمایندگان حکومت‌های غیر تمرکزگرا (به صورت معمول دموکراسی‌های لیبرال) به جهت آنکه رهبران آنها از استقلال کمتری برخوردار هستند، کمتر پذیرای مدل‌های اقناع هستند. در نتیجه توان آنها در درگیر شدن در یک گفتمان استدلالی^۲ محدود است (آنها برای تغییر افکار خود بدون یک اختیار کامل آزاد نیستند). به عبارت دیگر یادگیری اجتماعی به عنوان مفهوم اشاعه هنجارهای جدید، بیشتر و در زمانی که طرفهای مذاکره کننده نمایندگان دولت‌های غیرلیبرال باشند موثرتر است (Checkel, 2003: 553 - 558).

1. Argumentative Persuasion
2. Argumentative discourse

تولید و تفسیر می‌کنند و سپس به دنبال درونی کردن این هنجارها در سطح داخلی بر می‌آیند.

از نظریه پردازان مهم این رهیافت کخ^۱ است. به اعتقاد کخ همزمان با فرایند بین دولتی گفتگو، یک فرایند فوق ملی عمودی وجود دارد که از طریق آن دولتها، سازمانهای غیردولتی و یا شهروندان خصوصی با یکدیگر در مورد اینکه چرا باید با قاعده بین‌المللی پایبندی یابند گفتگو می‌کنند. از طریق این پویای عمودی، قواعد بین‌المللی که در سطح دولت - دولت توسعه یافته است، به تدریج در سطح ساختار داخلی درونی می‌شود. فرایند قانونی فراملی، مجموعه متنوعی از بازیگران، گفتگوها و فراکشها را شامل می‌شود. کارگزاران اصلی در این فرایند قانونی، کارگزاران هنجار فراملی، شبکه‌های فوق ملی، اجتماعات تفسیری و مناظرات تصریح کننده قانون هستند.

این بازیگران فوق ملی به دنبال گسترش شبکه‌های فوق ملی برای مذاکره و ایجاد راه حل‌های سیاسی در میان افراد مورد نظر در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین دولتی، میان نهادهای حکومتی، سازمانهای بین حکومتی و نهادهای دانشگاهی داخلی و بین‌المللی و موسسات خصوصی هستند. آنها همچنین در جستجوی ادارات و بورکراسی‌های حکومت‌های ملی و افزودن آنها به لیست متحدین خود هستند. بازیگران فوق ملی سپس به دنبال اخذ عناصر مناظره دولتی و غیردولتی برای تصریح هنجارها و ارائه تفسیرهای خاص آن هنجارها هستند. مناظرات و گفتگوهای تصریح کننده قانون شامل رژیمهای معاهده‌ای، دادگاه‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی، هیات‌های حل اختلاف، قانون‌گذاران داخلی و منطقه‌ای، موجودیت‌های اجرایی، روزنامه نگاران بین‌المللی و سازمانهای غیردولتی هستند. آنها یک «اجتماع تفسیری»^۲ را بوجود می‌آورند که توانایی تفسیر، آزمون، تشریح هنجارهای خاص و معرفی ناقضین هنجار را دارد. گام عمودی بعدی برای

1. Koh
2. Interpretive Community

حکومت‌های ملی، درونی کردن هنجارهای تفسیر شده بوسیله جامعه تفسیری جهانی به بوروکراسی‌های ملی و ساختارهای سیاسی داخلی است. دولت‌های ملی و سازمان‌های بین دولتی نیازمند اختیارات نهادی برای اطمینان از پایداری و الحاق سیاست‌های حکومتی با استانداردهای قانونی بین‌المللی هستند. بنابراین از طریق چرخه تعامل، تفسیر و درونی سازی، در یک فرایند قانونی فراملی، آنچه که حقوق بین‌الملل به عنوان «چسبندگی»^۱ به آن نیازمند است فراهم می‌آید و ملت‌ها از این طریق خود را با هنجارهای بین‌المللی فراتر از منافع شخصی خود منطبق می‌کنند. کخ متوجه مفهوم «تسمه انتقال»^۲ است که در آن هنجارها بوسیله نفوذ جامعه بین‌المللی در جامعه داخلی ایجاد می‌شوند. به اعتقاد او درونی سازی هنجار هنگامی اتفاق می‌افتد که نخبگان سیاسی با هنجارهای بین‌المللی به عنوان یک مسئله سیاست دولتی منطبق شوند (koh and Koh 2005 , 1999: 1405-1411).

منتقدین این رهیافت بر این اعتقادند که توجه به درونی سازی اجتماعی به صورت کامل در مدل کخ مورد توجه قرار نگرفته است. مدل او در مورد تعاملات قانونی و سیاسی برای درونی سازی، کم و بیش شرایطی مکانیکی برای تغییر هویت دولت را در نتیجه تعاملات تکرار شونده بدست می‌دهد. در این رهیافت در نقطه نهایی، هنجار نیازمند چسبندگی است و دولت‌ها به جهت درونی شدن آن هنجار با آن منطبق می‌شوند ولی در مورد چگونگی این فرایند توضیحی ارائه نمی‌دهد و طبیعت تکوینی تعاملات اجتماعی مورد بی توجهی قرار می‌گیرد (Alkoby, 2008: 151-198).

۳-۱-۲-۳-۱-۳ اقناع تکوینی

معتقدین به اقناع تکوینی، سازه‌انگاران انتقادی هستند که بر نقش مداخلات گفتمانی در تکوین هنجارها تاکید دارند. بر مبنای مفهوم اخلاق گفتمانی هابرماس، بازیگران در یک فضای گفتمانی اصیل، بوسیله خواست اقناع شدن توسط یک نیروی غیر اجباری تفکر برتر

1. Stickiness
2. transmission belt

از ایده‌های شخصی خود در می‌گذرند و به دیدگاه‌های دیگران احترام می‌گذارند و واجد انگیزه کنش می‌گردند. در این نگرش هنجارهایی که تکوین یافته‌اند و تفسیر شده‌اند در یک فرایند اقناع متقابل و درهمراهی با قواعد توافق‌گفتمانی مورد پایبندی واقع می‌شوند. طبق نظریه کنش ارتباطی^۱ هابرماس، بازیگران شاید درگیر مذاکره با هدف تغییر افکار دیگران شوند. گفتگو می‌تواند مردم را برای باز تشخیص موقعیت‌های خود و تصمیم کلی در مورد اینکه کدام اهداف ارزشمند هستند و چه نقشی را باید در زندگی اجتماعی ایفا نمایند، متقاعد سازد. بنابراین ذکر این مسئله که بازیگران در یک گفتمان درگیر می‌شوند، به این مسئله منجر می‌شود که پیشنهاد کنیم تمام مشارکت‌کنندگان در یک گفتمان، برای اقناع شدن بوسیله یک استدلال قویتر آمادگی دارند. این رهیافت به صورت ذاتی، مشارکت‌کنندگان را به سمت رفتار شایسته تشویق می‌کند (Linklater, 1996: 86).

در نگرش تکوینی به اقناع، مشروعیت یک قاعده در صورتی حاصل خواهد شد که تمامی مشارکت‌کنندگان در عمل تولید قاعده حضور داشته باشند. به این معنا که هر دو گروه دریافت‌کنندگان و ارائه‌کنندگان قاعده، به عنوان تولیدکنندگان قاعده شناخته شوند. هنجارهای مشروع هنجارهایی هستند که از طریق فرایندهای غیر انحصاری که همگی بازیگران مرتبط در تکوین هنجارها و هویت‌ها را در برگیرند، ساخته شده باشند. بنابراین فرایندهای کمتر انحصاری و بیشتر شفاف، مشروعیت بیشتری برای هنجارها ایجاد می‌کنند. در این نگرش هنجارها، قواعد و هویت‌ها، قادرند توسط ایجاد قوانین جدید یا بوروکراسی‌ها یا اسطوره‌های ملی نهادینه شوند. اما این درونی‌سازی به صورت بنیادین با روشی که یک فرد باید برای درونی‌سازی باورهای جدید اقناع شود، متفاوت است. برای داشتن یک نظریه جامعه‌پذیری بر پایه درونی‌سازی، یا باید دولت به یک فرد و یا افرادی که به جای او عمل می‌کنند تقلیل یابد. فرض دولت به عنوان یک فرد در اعتقاد

1. theory of communicative action

جامعه‌پذیری، ایجادگر یک نقض در مدل است. در حالی که انسان‌انگاری^۱ دولت ممکن است از نظر تحلیل برای عناصر اصلی رهیافت‌های متعارف سازه‌انگاری مفید باشد، اما حتی ونت نیز نقض ذاتی موجود درخصوص تفاوت میان فرد و کارگزاری را درک کرده بود. دولت‌ها از منظر ساختاری به صورت اساسی متفاوت از یک فرد هستند چرا که عقل مرکزی برای تغییر یا اقناع که باعث تغییر هویت دولت بشود را دارا نیستند.

همچنین جامعه‌پذیری دولت را نمی‌توان به اقناع افراد منتخبی در دولت برای درونی سازی یک باور جدید تقلیل داد. دولت‌ها بازیگران انسان‌واره نیستند. آنها سازمان‌های باز و عمومی هستند که واجد روندهایی اند که افراد فاقد آن هستند. دولت‌ها به عنوان یک هویت، یک گفتمان و گروهی از نهادها که شامل افراد و شهروندان می‌شوند عمل می‌کنند. در این منظر هیچ حوزه داخلی یا خصوصی دولتی که فراتر از دسترس عموم باشد وجود ندارد. دولت‌ها الزاماً یک موجودیت عمومی و مشترک هستند. بنابراین دیدگاه سازه‌انگاران از اقناع باید بر نهادینه سازی یک هنجار، قاعده و یا هویت جدید، درون روندهای سازمانی که هویت دولت‌ها را بر می‌سازند استوار باشد (Howard, 2007: 8-12).

خلاصه آنکه این رهیافت هنجارها را واجد یک تأثیر تکوینی بر بازیگران می‌داند و فرایندهای هنجاری در سیاستهای داخلی را به منظور توسعه فهم جمعی در یک فرایند تصمیم‌سازی همراه با تبادل دیدگاه‌ها و در نتیجه اقناع مورد توجه قرار می‌دهد. در این دیدگاه قدرت قواعد و هنجارها در باز تعریف هویت و ترجیحات، تنها در ابعاد گفتمانی و ساختارهای داخلی قابل تبیین است و هنجارهای مشروع هنجارهایی‌اند که همگی بازیگران چه دریافت کنندگان و چه ارائه کنندگان قاعده، در تکوین آن مشارکت داشته باشند.

1. Anthropomorphizing

نتیجه‌گیری

درک فرایندهایی که به سطوح بالاتر پایبندی به هنجارها و قواعد نظام بین‌الملل منجر می‌شود، کلید طراحی سیاسی و نهادی بهتر، از جمله انتخاب روشهای افزایش همکاری در سطوح ملی و بین‌المللی در قالب معاهدات و رژیمهای بین‌المللی است.

این مطالعات همچنین به تقویت مطالعات حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل و نیز مطالعات میان رشته‌ای این دو حوزه منجر می‌شود. در حوزه روابط بین‌الملل نیز به جهت اهمیت کالاهای عمومی چون منع گسترش سلاحهای کشتار جمعی، حفظ محیط زیست و گسترش حقوق بشر، شاهد افزایش مطالعات مربوط به تبیین و تفهم چرایی و چگونگی پایبندی و عدم پایبندی به این قواعد و هنجارها بوده‌ایم. همانگونه که در مقاله به آن اشاره شد نظریه‌های هنجاری روابط بین‌الملل بر قدرت افکار، باورها، هویت‌ها و استانداردهای رفتار شایسته به عنوان عوامل اصلی تمایل دولتها جهت پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل، متمرکز هستند. شاخصه اصلی پژوهش این طیف از نظریه‌ها، متمایز بودن آنها از هستی شناختی فردگرایانه رادیکال برخی از گونه‌های رهیافت واقع‌گرایی و کارکردگرایی است.

در مقابل آنها به قواعد و هنجارهای بین‌المللی به عنوان برساختگان اجتماعی که باید در یک چارچوب بینا ذهنی معنا تفهم و تحلیل شوند می‌نگرند. در این میان باوجود نگاه هنجار محور مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری به عنوان یکی از فعالترین و مورد توجه ترین رهیافت‌های جاری در روابط بین‌الملل، نقشی غیرقابل انکار در این نگرش ایفا نموده است. با وجود آنکه نقطه اشتراک چشم اندازه‌های مختلف سازه‌انگاری درخصوص مسئله پایبندی، مفهوم جامعه‌پذیری و درونی‌سازی هنجارهاست، اما آنها ساز و کارهای متفاوتی را در مورد پایبندی ارائه می‌دهند. از این منظر سازکار فرهنگ‌پذیری یا زور هنجاری در یک سر این طیف از نظریه‌ها و سازکار اقتناع‌تکوینی در سر دیگر آن به ترتیب نزدیک‌ترین

و دورترین رهیافت نسبت به نظریه‌های خردگرا هستند و در میانه نیز سازوکارهای افناع افقی و افناع عمودی قرار می‌گیرند.

منابع

امینی، رامین و مفیدی احمدی، حسین (۱۳۸۸). پابندی به قواعد نظام بین‌الملل از چشم‌انداز نظریه‌های خردگرایی روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۴، صص ۱-۱۴

قوام، عبدالعلی، روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها، سمت، ۱۳۸۴
مشیرزاده، حمیرا؛ تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت، ۱۳۹۰، ویرایش اول، چاپ ششم

یزدان فام، محمود، (۱۳۸۷)، قواعد و هنجارهای بین‌المللی: پیدایش، تحول و تأثیرگذاری، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره چهارم

Alkoby Asher “(2008), Theories of Compliance with International Law and the Challenge of Cultural Difference “ Journal of International Law and International Relations, Vol. 4, No. 1,

Borzel, Tanja A. (2004). "Why Do States Not Obey the Law?". Paper Prepared for Presentation at Arena, University of Oslo, June 6. in: http://userpage.fuberlin.de/~europe/forschung/docs/boerzel_2002b.pdf

Checkel Jeffrey (1997) 'International Norms and Domestic Politics: Bridging the Rationalist - Constructivist Divide' 3(4) European Journal of International Relations

Checkel, Jeffrey, Jupille, Joseph and Caporaso, James (2003) "Integrating Institutions: Theory, Method, and the Study of the European Union" Special issue of Comparative Political Studies, v.36, nos. (February/March).

Finnemore, M and Sikkink, K (1998) "International Norm Dynamics and Political Change" 52(4) International Organization

Fisher, R (1981). "Improving Compliance with International Law", Charlottesville, University Press.

Estrada Harris, Gilberto (2007) "Persuading Consensus: legitimating norms and norms legitimating, Some Implications for Diplomacy" Cross-sections:

- The Bruce Hall Academic Journal (Volume 3,), in: <http://eview.anu.edu.au/cross-sections/vol3/pdf/ch02.pdf>
- Goodman, R and Jinks.D (2004)."How to Influence States: Socialization and International Human Rights Norms" (2004) 54 DUKE LAW JOURNAL in: www.law.uchicago.edu/academics/publiclaw/resources/62-Jinks.pdf
- (2002) "A Compliance Based Theory of International Law" Andrew Guzman, Andrew Law" California Law Review 90
- Howard, Peter,(2007) "The Language of International Socialization" Paper presented to the Minnesota International Relations Colloquium,October1, in: http://citation.allacademic.com/meta/p_mla_apa_research_citation/0/7/3/0/9/pages73099/p73099-1.php
- Johnston,A(2001) "Treating International Institutions as Social Environments" International Studies Quarterly. 45 (4): pp.487-515. In: <http://www.wcfia.harvard.edu/sites/default/files/socialization.pdf>.
- KOH, Harold Hongju, "How is International Human Rights Law Enforced?" Indiana Law Journal, Fall 1999, Vol. 74, pp. 1397-1417.
- Koh, Harold, (2005) "Internalization through socialization" Duke Law Journal, February,
- Linklater,A (1996) "Citizenship and Sovereignty in the Post-Westphalian State" 2 Eur. J. Int'l Rel. 77. in : <http://ejt.sagepub.com/cgi/content/abstract/2/1/77>
- March J.G., and Olsen, J.G. "The Institutional Dynamics of International Political Orders" (1998) 52 Int'l Org
- Raustiala , kal and Slaughter Anne Marie "International Law, International Relations and Compliance" Princeton Law & Public Affairs Paper Nov 2007
- Risse, Thomas, Stephen C. Ropp, and Kathryn Sikkink, Ed. 1999. The Power of Human Rights: International Norms and Domestic Change. New York: Cambridge University Press.
- Simmons Beth (1998). "Compliance with International Agreements", The Annual Review of Political Science, Vol. 1, No4.in: www.wcfia.harvard.edu/sites/default/files/991__ComplianceIntlAgreements.pdf
- Tallberg, Jonas (2002). "Paths to Compliance: Enforcement, Management, and the European Union", International Organization.
- Trachtman, Joel (2009). "International Law and Domestic Political Coalitions:The Causes of Compliance with International Law", Available at <http://www.asil.org/files/trachtman.pdf>
- Versluis, Esther"(2005) Compliance Problems in the EU What potential role for agencies in securing compliance?" Paper prepared for the 3rd ECPR General

Conference, Budapest, September, in: regulation.upf.edu/ecpr-05-papers/eversluis.pdf

Zurn, Michael and Joerges, Cristian "Law and Governance in post national Europe: Compliance beyond Nation – State" Cambridge, University Press, 2005, in: assets.cambridge.org/97805218/41351/excerpt/9780521_841351_excerpt.pdf

Archive of SID